

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

موسوی

۱۱.۰۹.۰۹

یازده سپتمبر و پیامد های آن برای

افغانستان

هشت سال قبل در همین روز حادثه المناکی در نیویارک اتفاق افتاد. این حادثه به علاوه حمله بر مرکز تجارت جهانی اصابت یک هواپیمای مسافر بری به پنتاگون "وزارت دفاع امریکا" بود. هر چند با وجود گذشت هشت سال از آن واقعه، دولت امریکا نخواست به سؤالهای مردم در آن زمینه پاسخ ارائه دارد و تا هنوز معلوم نیست که واقعیت قضیه چه بوده و چه کسانی در عقب آن پنهان شده اند، با آنهم نفس واقعه بهانه ای گردید برای سردمداران کاخ سفید و سیستم امپریالیستی تا با تمام قدرت بر کشور ما یورش آورده با دد منشی قیاس ناپذیری مردم ما را به خاک و خون بکشانند. گذشته از آنکه وقتی از منظر کتابهای مستند و مستدلی چون "بن لادن – حقیقت ممنوع"، "دروغ بزرگ" و یا ۹ سؤالی که امضاء پای پرسشنامه آن سالها قبل، در چهارم سپتمبر همین سال "ون جونز" یکی از مشاوران اوبا ما را به قربانی گرفت؛ به قضیه نظاره گردد این فقط نهاد های امنیتی امریکا، اسرائیل و متحدین دیگر آن بوده که باعث کشته شدن حدود ۳۰۰۰ انسان بی خبر از همه جا گردیده اند، حتا اگر ادعای دولت دروغپرداز بوش درست هم بوده باشد و به راستی آن کار از "القاعده" سر زده باشد، افغانستان را با آن هیچ ارتباطی نیست.

و آنهم به خاطری که از یک جانب تمام رهبران القاعده دست پروردگان "سیا" بودند و از جانب دیگر در بین عاملین عملیات حتا یک افغان وجود نداشته است. آنجائیکه "دفتر روابط بین المللی وزارت خارجه امریکا" یعنی به اصطلاح "ملل متحد" هم حق دفاع مشروع را با در نظر داشت قوانین خودش به امریکا قایل شده است، به صورت قطع از افغانستان نام برده نشده است، تا از جانبی جنایت گستران امریکائی خود را در پناه آن بیوشانند و از طرف دیگر برای وطن فروشان و انقیاد طلبان وطنی بهانه باشد در انکار از تجاوز و اشغال. – توجه خوانندگان عزیز را در این زمینه به نوشته های حقوقی دانشمند و محقق برجسته کشور آقای داکتر "روستار تره کی" در همین سایت جلب می نمایم.

در هر صورت همانطوریکه در طول تاریخ قدرت های استعماری کهن و جدید کوشیده اند امیال توسعه طلبانه و آزمندانه خویش را در پناه بهانه های احمق خرکن پنهان نمایند، امپریالیزم جنایت گستر امریکا و دستیار نزدیکش در گسترش جنایت یعنی دولت انگلیس به اتفاق سایر اعضای ناتو و یک عده مزدوران بی مزد به بهانه مبارزه علیه "تروریسم" بر کشور ما وحشیانه هجوم آوردند. در این هجوم ددمنشانه از همان آغاز در هم کوبیدن "توره بوره" ارتش جنایتکار

امریکا با قساوت غیر قابل باوری به کشتار مردم ما دست یازید. آنها به علاوه آنکه در این کشتار نه بر طفل رحم نمودند و نه هم کشتار زنان و یا کهن سالان عطش خون شان را سیراب نمود، با استفاده از بمب های آلوده به اشعه اتمی و رادیواکتیف در عمل به انقراض نسل افغان کمر بستند. از آن تاریخ تا امروز بار ها اتفاق افتاده که اشغالگران در اقصا نقاط کشور به شکل بسیار بی رحمانه و غیر انسانی صد ها نفر را به خاک و خون کشانیده با بمب های آتشزا اجساد آنها را جزاله نموده است. و وقتی خبر این جنایت بخش گردیده ، عکس العمل نیروهای اشغالگر همیشه یک سان بوده است:

۱ - کتمان ساحه عملیات

۲ - ادعای کشتن طالب و انکار از کشته شدن مردم بی سلاح

۳ - به دنبال افشاء قضیه ، وعده به تشکیل یک هیأت حقیقت یاب

۴ - از ناچاری پذیرش تلفات مردم بی سلاح توأم با "دندی" زدن در تعداد تلفات

۵ - گناه را به گردن طالبان انداختن

۶ - یک اشتباه تاکتیکی و کمبود وسایل تخنیکی دانستن

۷ - یک پوزش سرسری مگر توجیه همچو حوادث بناء بر حاکمیت فضای جنگی

۸ - محتمل دانستن تکرار همچو وقایع

این سناریو از همان آغاز تا اکنون که مدت هشت سال از آن میگذرد، ادامه داشته و با اطمینان در صورت ادامه تسلط اجنبی و دوام اشغال تا بی نهایت نیز دوام خواهد نمود.

در این دور و تسلسل کشتار صحبت من این نیست که امپریالیزم چه ادعائی می نماید بلکه هدف از طرح مسأله در قدم اول بی توجهی ما قلم به دستان است در زمینه افشاء ستراتیژی و تاکتیک های نظامی امپریالیزم و در گام دوم حواله مشتیت دهن خورد کن به استقامت مزدوران وطنی استعمار از قماش کرزی ، اسپینا و سایر جیره خوران امپریالیزم که همیشه چنین جنایاتی را به مثابه اشتباه تاکتیکی و یا از آنهم بدتر کاستیهای تخنیکی به خورد مردم می دهند. در حالیکه هر گاه به قضیه اندکی با دقت بیشتر برخورد صورت گیرد به وضاحت دیده می شود که این "سیاست جنگی" ارتش های اشغالگر از ماهیت ستراتیژی سرکوب گرانه و نابود کننده آنها مایه گرفته در عمل چیزی نیست به غیر از تطبیق سیاست جنگی "زمین های سوخته" که به زبان المانی آنرا به نام "verbrannte Erde" یاد می کنند.

هر چند تطبیق این سیاست به ازمنه های خیلی قدیم خود را می رساند و بر اساس اسناد تاریخی گذشته آن الی مدنیت بین النهرین و "بخت النصر" به عقب می رود و در درازنای تاریخ بار ها اتفاق افتاده که جهانکشایان خونریزی چون "چنگیز" و "هلاکو" بدان توسل بسته اند، مگر در عصر حاضر به صورت یک سیاست جنگی مدون برای بار اول از طرف دولت فاشیستی المان جای خود را در "سیاست های جنگی" مورد استفاده باز نمود.

این سیاست که به مثابه سلاحی پس مدش در خدمت ستراتیژی "نابودی کامل دشمن" امپریالیزم قرار دارد؛ در واقع میدان عمل آن دو وجه را به نمایش می گذارد:

الف- قوای اشغالگر با حرکت از این موضع که چریک، پارتیزان و یا مجاهد راه آزادی به مانند یک ماهی است که در بحر بیکران توده ها می تواند خود را پنهان کند، کمک غذائی دریافت دارد، از لحاظ اطلاعاتی تغذیه گردد و سر انجام خون تازه از درون توده های آماده و مستعد دریافت دارد؛ در دشمنی با طرف مقابل به خاطر تجرید و ضربه زدن پارتیزان و "ماهی را از عمق بحر کشانیدن و در مقابل آفتاب سوزان تجرید گذاشتن"، از آنجائیکه به فرد مسلح دسترسی ندارد با قساوت تمام انتقام عملیات های پارتیزانی را از توده های بی سلاح می کشد. توده هائیکه وقتی طرف

مقابل اشغال سیه کرداران و جنایتکارانی از قماش طالب باشند، به واقعیت کلمه در بین دو سنگ آسیاب خورد می گردند. یک طرف استعمار و آزمندی هایش و طرف دیگر ارتجاع و خواستهایش. هر دو طرف مسلح و مردم فاقد توان دفاع از خود در مقابل آنها.

در چنین سیاست جنگی، استعمار به محض مشاهده کمترین مخالفتی در یک منطقه، تمام منطقه را دشمن اعلام داشته به نابودی تمام آن منطقه دست می زند. اشغالگر با چنین عملیاتی به دنبال اهداف آتی می باشد:

۱- احتمال نابود ساختن چریک در جمع مردم بی سلاح

۲- ایجاد فضای رعب و وحشت در بین مردم عادی و وادار ساختن آنها به دست کشیدن از حمایت پارتیزان

۳- نابودی کامل باشندگان بومی منطقه اشغال شده به غرض ریشه کن ساختن هر نوع مقاومت و اعمار دنیائی که خود در نظر دارد- این نوع عملیات در تمام جنگهای سقید پوستان علیه باشندگان بومی قاره جدید یعنی سرخپوستان انجام دادند به مثابه خطر رسمی و عملی عمده مورد تطبیق قرار گرفته است-

۴- تعمیم فضای ترس در سراسر منطقه

ب- در جوشا جوش در گیری های مقطعی و ناچیز تعقیب یک سیاست کلی جنگی به شکل پاک سازی های قومی، مذهبی و زبانی. در چنین عملیاتی هر گاه هر یک از عملیاتها به صورت منفرد مد نظر گرفته شود، نتیجه ظاهری آن کشته شدن ۵ و یا ۱۰ نفر در یک عملیات محاسبه می گردد اما وقتی این نقاط مجزا به هم پیوست داده شود، دیده می شود که خط سرخ و قرمزی از آن به وجود می آید که تعداد آن به ده ها هزار کشته می رسد. نمونه ای که در افغانستان در عمل پیاده شده و هنوز هم ادامه دارد. خطی که در ابتداء از "توره بوره" آغاز یافته و آخرین نمونه آن تا اکنون "چهاردره" کندز می باشد. خطی که تعداد جانباختگان آن به بیش از صد هزار نفر بالغ می گردد. خطی که با تمام سرخی و طول هنوز هم از طرف مشتی مزدور اجنبی نادیده گرفته شده و می گویند آنرا به مثابه ضرورت ایجاد دموکراسی تبلیغ نمایند. **ننگ و نفرین نثار چنین شبه روشنفکرانی! بریده باد زبان هائی که در مقابل تجاوز ساکت مانده مگر بر فرزندان مردم از پشت خنجر می زنند!**

نوشتیم برای بار اول از طرف ارتش فاشیستی هیتلر به صورت کامل مورد تطبیق قرار گرفت. و آنهم زمانی بود که ارتش المان در جریان اشغال "شوروی" آنروز با مقاومت دلیرانه، سازمان یافته و مردمی پارتیزانهای وابسته به ارتش سرخ و متباقی گروههای وابسته به حزب کمونیست بلشویک قرار گرفتند.

ارتش المان که خود را برای یک جنگ برق آسا آماده ساخته و در انتظار آن بود تا در یک ضربت با تکیه بر تفوق تکنیکی و برخورداری از وسایل مدرن کار شوروی سوسیالیستی را نیز بسازد، وقتی در تقابل با دریای جنگ توده ئی و پاتیزانی خود را یافته و امکان غرق شدن خود را دید، به مانند هر غریقی که بناء بر انگیزه بقاء به هر خس و خاشاکی جنگ می اندازد، سیاست جنگی "زمین های سوخته" را روی دست گرفته به تلافی هر عملیات نظامی یک چریک یک قریه و یک ده را کاملاً به آتش کشانیده به تعبیر مائو تسه دون "سیاست سه پاک" را در آنجا عملی می نمودند.

در همین جا بلافاصله باید افزود، مقابله علیه چنین سیاستی از طرف نیروهای درگیر با دشمن مستقیماً وابسته به ماهیت آن نیرو می باشد. چه خلاف آنکه برای یک مبارز راه آزادی، رفاه و برابری انسان، ادامه مبارزه در بطن چنان شرایطیست که توده ها را نیز از گزند دشمن به امان نگه دارد و مسؤولیت حفظ جان باشندگان یک محل را بر دوش خود احساس می نماید برای یک نیروی سیاه و فاقد خرد سیاسی از قماش طالبان و همراهان کور طینت آنها، نفس عمل تقدس یافته کمترین مسؤولیتی را نسبت به حفظ حیات انسانها در خود احساس نمی نمایند. اگر اولی با تمام قوا می کوشد ساحه و زمان عملیات را چنان انتخاب نماید که هیچ گونه آسیبی به مردم و باشندگان یک محل نرسد، خلاف آن

نیروی دومی آگاهانه محل وزمان عملیات را چنان انتخاب می نماید که بیشترین آسیب را مردم بیدفاع و بی خبر از عملیات انتقامی دشمن متحمل گردند- امید است سن وسال واشتغالات مهمتر مبارزاتی این فرصت را زمانی مهیا سازد تا در این زمینه به تفصیل نوشته عملکرد مقاومت رسمی ضد روسی را در این عرصه به معرض قضاوت همگان قرار داده بتوانم وچه جای افتخار خواهد بود هرگاه کس دیگری به انجام این کار همت گمارد-

حادث قساوت وخشونت در این نوع سیاست جنگی آنقدر بالا بود که در جریان مبارزه پرافتخار علیه فاشیزم تنها خلق "شوروی" بیش از میلیونها کشته را متقبل شد. بر همین اساس بعد از ختم جنگ در زمان ایجاد "سازمان ملل" دست زدن به چنین عملیاتی به مثابه **جنایت جنگی** شناخته شده ، عاملین آن در جریان "محکمه نورنبرگ" به مجازات های لازم محکوم گردیدند.

به دنبال ختم جنگ عمومی دوم وبا آغاز جنگ "کوریا" وبه تعقیب آن جنگهای "ویتنام ، کامبوج و لاوس" ارتش جنایتکار امریکا با زیر پا کردن صریح تمام مقاولات بین المللی ، سیاست جنگی "زمین های سوخته" را در آن کشور ها عملی نموده با تکیه بر زراد خانه اتمی خود از تمام پاسخ گوئی ها در امان مانده است.

در ختم جنگ "پنناگون" با تحریر کتاب سه جلدی "بر اندازی" ضمن آنکه در ظاهر کمبود های مبارزه علیه جنگ های پارتیزانی را در ارتش امریکا مشخص نمود، با زبان بی زبانی از آن نوع عملیات ها نیز به دفاع برخاسته آنرا لازمه یک جنگ ضد پارتیزانی اعلام داشت.

عین سیاست حین تجاوز گستاخانه شوروی بر افغانستان در مقیاس های معینی به اجراء گذاشته شد تا بدان وسیله مردم را از حمایت مجاهد باز دارد.

امپریالیزم جنایت گستر امریکا به نیکوئی میداند که این سیاست در افغانستان نمی تواند برد داشته باشد، آنها با استفاده از تجارب شوروی ها ومطالعات گسترده در زمینه "**روان شناسی اجتماعی**" مردم ما خوب میدانند که کشته "**چشم افغان را نمی سوزاند، بلکه آتش انتقامش را فروزانتر می سازد**" مگر باز هم به این سیاست دست می زنند. زیرا برای آنها در مقطع کنونی ترساندن افغانها هدف نیست بلکه به مانند سرخپوستان قتل عام وقطع نسل آنها هدف است و این همان سیاستیست که تا حال با تمام قساوت وبیرحمی در عمل پیاده نموده اند.

سردمداران کاخ سفید یک چیز را کور خوانده اند و آن اینکه هر چند در ابراز شهامت و شجاعت شباهت هائی بین مردم ما وسرخپوستان می توان کشف نمود مگر در سایر زمینه ها وزمان انجام چنین جنایتی دنیائی فاصله بین ما وسرخپوستان وجود دارد. **زمامداران کاخ سفید این آرزو را باید به گور ببرند که بتوانند به انقراض نسل افغان برسند.**

به نظر من ، بر همه قلم به دستان کشور ، به خصوص آنهاییکه نه دیروز از پستان استعمار شیر خورده اند ونه امروز سر در آخور قدرت های بیگانه گذاشته اند ، به اصطلاح فقهی "فرض عین" است که در تقابل با این سیاست قلم خویش را به حرکت در آورده به مردم جهان ماهیت عملکرد دولت های فاشیستی آنها را توضیح دهند. در پیوند با جنایت جنگی چهاردره باید به مردم المان فهماند که دولت "مرکل" از لحاظ نظامی به عملی کردن سیاست جنگی هیتلر آغاز نموده و آروز بعید نیست که سیاست داخلی خویش را نیز بر همان مبنا عیار سازد.

ما باید فهم خویش را از مقاولات بین المللی ارتقاء داده و با تشخیص موارد "**جنایت جنگی**" بی هراس از کین توزی امپریالیزم مقابل آن قرار گیریم . این کمترین کاریست در مقطع کنونی برای وطن خویش انجام داده می توانیم.